

دو قرن مقاومت عالمان دینی قفقاز در برابر کفر و الحاد و دیکتاتوری

عادل مولایی*

چکیده

حوادثی که در مسیر سرنوشت یک ملت به وقوع می‌پیوندد گاهی داستان‌هایی شگفت‌انگیز و دردآلود به وجود می‌آورد که برای آیندگان، هم درس عبرت است و هم مایه تأسف و اندوه. ایران بزرگ اسلامی در سرگذشت خود حوادث تلخ و تأسف بار بسیاری به خود دیده که یکی از غم‌انگیزترین آنها جدایی بخش‌های مهمی از پیکره این سرزمین کهن و تمدن‌ساز است و آنگاه که بدانیم سبب این تفتیح‌ها و تجزیه‌ها علاوه بر قهر و غلبه دشمن متجاوز، خیانت بیگانه‌پرستان نیز بوده، بسی دردناک‌تر است.

نوشتار حاضر مختصری از پژوهشی تاریخی و تحلیل و بررسی فرهنگی درباره یکی از بخش‌های مهم جدا شده از سرزمین سرافرازمان، ایران بزرگ است که نخستین بار در نشست علمی گروه تاریخ مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی^ع با عنوان «دو قرن مقاومت عالمان دینی قفقاز» ارائه شد.

کلیدواژه: قفقاز، عالمان دینی، مقاومت، دو قرن.

* دانش‌آموخته سطح چهار حوزه علمیه قم و مدیر سابق بخش پژوهش دفتر نمایندگی ولی فقیه در قفقاز

قفقاز کجاست؟

سرزمینی که بین دریای سیاه و دریای مازنداران از غرب به شرق واقع شده و رودهای «کوبان» و «تیرک» در شمال، و «کور» و «ارس» در جنوب آن را در بر می‌گیرد، قفقاز نام گرفته است. قفقاز از نام قبیح و قبیح یا قبیح در دوران اسلامی گرفته شده که خود آن از «تاپ کوه» فارسی میانه مأخوذ است.^۱ در شاهنامه فردوسی کوه «قاف» آمده است.^۲ و در اصل، نام رشته کوه‌هایی است که از شبه جزیره «آنایا» در شرق دریای سیاه تا شبه جزیره «آبشوران» در غرب دریای مازنداران به طول ۱۱۰۰ کیلومتر از جهت شمال شرقی به جنوب غربی این سرزمین امتداد داشته و بلندترین قله آن «البرس» به ارتفاع ۵۶۳۳ متر است. در اصطلاح جغرافیایی، قفقاز به دامنه‌های شمالی و جنوبی این رشته کوه‌ها نیز گفته می‌شود.

حاکمیت در قفقاز

منطقه قفقاز دست کم از آغاز حکومت هخامنشیان (۵۳۰ - ۵۵۹ ق) در قلمرو ایران بزرگ جای گرفته و همواره در ادوار مختلف تاریخی تحت حاکمیت سلسله‌های ایرانی بوده است. پیوستگی فرهنگی، دینی و سیاسی و سایر شئون زندگی مردمان این سرزمین با دیگر بخش‌های ایران در طول تاریخ، سندی غیر قابل انکار بر این مدعاست. چه بسیار شاعران و عالمان بزرگی، همچون نظامی گنجوی و خاقانی شیروانی که از این سامان برخاسته به ایرانی بودن خویش مباهات کرده و به خود بالیده‌اند.

گرچه قفقاز به سبب بهره‌مندی از مواهب طبیعی و موقعیت خاص جغرافیایی و سیاسی، همواره مطمع نظر رقبای ایران بوده و متجاوزان گاه و بیگاه به بخش‌هایی از آن تاخت و تاز می‌کردند، اما هرگز بیش از چند صباحی تحت سیطره بیگانگان باقی نمی‌ماند و علقه‌های عاطفی، فرهنگی و سیاسی و اجتماعی مردم منطقه از سویی، و تعلق خاطر پادشاهان ایرانی و مردم ایران به این سرزمین که آن را تحت اشغال می‌دیدند از سوی دیگر، قفقاز را به ایران باز می‌گرداند.

جنگ‌های ایران و روس در آغاز دهه‌های نخستین قرن سیزدهم هجری و نوزدهم میلادی و سپس تحمیل معاهده‌های ننگین گلستان در سال ۱۲۲۸ ق/۱۸۱۳ م و ترکمانچای ۱۲۴۳ ق/۱۸۲۸ م، سرآغاز اشغال طولانی مدت قفقاز را که گویا هدف تلاش‌های مستمر بیگانگان شمالی و غربی ایران در سده‌های گذشته بود، محقق ساخت و آنان را به اجرای تراژدی تجزیه ایران موفق کرد و داغ جدایی هفده شهر قفقاز را برای همیشه بر دل ایران و ایرانیان نهاد. اکنون نزدیک به دو بیست سال است که سرنوشت قفقاز به گونه ای دیگر از آنچه بر کشور ایران می‌گذرد، رقم می‌خورد و مردمان این خطه، حوادثی رنج‌آور و گاه شگفت‌انگیز پشت سر می‌گذارند.

از جمله این حوادث دردآلود، ماجرای است که بر دین و دین‌داران و عالمان دینی در این مدت رفته و مقاومتی است که عالمان دینی در سنگر پاسداری از ارزش‌های مذهبی از خود نشان داده‌اند و این موضوعی است که اهمیت بسزایی دارد، و به جاست که پژوهش‌های گسترده‌ای در این خصوص صورت گیرد، چرا که در دو قرن اخیر تمام هم و تلاش دشمن، تجزیه فرهنگی قفقاز پس از تجزیه سیاسی آن بوده و نابودی هویت ملی و دینی مردم این سامان را سرلوحه فعالیت‌های خود قرار داده‌اند و دقیقاً وظیفه متقابل ما احیا و تثبیت هویت اصیل دینی و ملی این سرزمین است؛ وظیفه و تکلیفی که علاوه بر جهات معنوی و الزامات دینی، منافع ملی و حفظ استقلال میهن‌مان آن را اقتضا می‌کند و لازم می‌شود. متأسفانه به علل متعددی از جریان پایداری جبهه دین‌داری و مظلومیتی که بر عالمان دینی تحمیل شده، گزارش‌های اندکی در دسترس است. از جمله این علل و اسباب می‌توان به اموری چند اشاره کرد:

۱. بی‌توجهی به تاریخ‌نگاری و ضبط و ثبت حوادث توسط سربازان جبهه مقاومت دینی که گاه به سبب رعایت اخلاص در جهاد، و گاه به علت بی‌توجهی به عواقب نگارش نیافتن سیر حوادث و تحلیل آن، و کم‌اهمیت تلقی نمودن چنین حوادثی و نوشتن کم و کیف آن، صورت گرفته است.

۲. روزگار سیاه رفته بر دین‌داران و عالمان دینی که مجال هر گونه فعالیت علمی، از جمله نگارش وقایع را از آنان گرفت و اگر کسانی در میان آنان توجه به اهمیت ثبت و ضبط حوادث داشت، آن چنان در گیرودار و کشمکش بود و نبود خود گرفتار بودند که فرصت انجام چنین وظیفه‌ای عملاً از آنان سلب می‌شد.

۳. بایکوت شدید خبری توسط جریان سکولار و ضد دین که با اعمال خفقان وحشت‌زا امکان هر گونه انعکاس اخبار مربوط به جبهه مقاومت دینی را از افراد گرفت که این فصل نیازمند بحث گسترده و ارائه شواهد و مستندهای فراوانی است و مجال دیگری می‌طلبد. در قفقاز در موارد بسیاری، افراد به صرف انتساب به عالمی دینی و انجام عمل اندک و کوچک عبادی، توسط دژخیمان کمونیست به زندان و تبعید و حتی به اعدام محکوم می‌شدند.

پیشینه فرهنگ دینی قفقاز

به نظر نگارنده، سخن از پیشینه فرهنگ دینی قفقاز همانند سخن گفتن از دیگر نقاط ایران بزرگ است که برای هر برهه زمانی و نقطه مکانی آن هزاران شاهد و سند می‌توان ارائه کرد. مؤلفه‌هایی که در خراسان و آذربایجان و اصفهان و سیستان و بلوچستان و دیگر ایالات

ایران، تشکیل دهنده هویت ایرانی است، دقیقاً در قفقاز نیز موجود است که به اختصار به چهار مورد آن اشاره می‌شود:

الف: دین در قفقاز

اسناد و شواهد تاریخی به روشنی دلالت دارد بر اینکه بیشتر مردم قفقاز قبل از ظهور اسلام، مانند دیگر مردمان ایران، پیرو آیین زردشتی بوده و در بخش‌هایی نیز دین مسیحیت داشته‌اند. پس از ورود اسلام به ایران در سال ۲۲ق به تدریج به اسلام گرویدن و به جز بومیان گرجستان (مسیحی) و ارمنیان مهاجر از هند و اروپا که از سده هفتم میلادی به این سرزمین کوچیده بودند، عمده مردم قفقاز، به ویژه قفقاز شرقی (اران، شروان و مغان) به اسلام روی آورده و هماهنگ با دیگر نقاط ایران دین واحد داشتند.

ب: حضور امامزادگان و سادات

یکی از عوامل مهم ترویج و تبلیغ معارف اسلامی در سرزمین‌های فتح شده توسط مسلمانان، به ویژه ایران، مهاجرت و حضور امامزادگان و سادات علوی بوده که تاکنون توجه بایسته به این موضوع نشده است و جای پژوهش و بررسی فراوان دارد. امامزادگان و سادات که در واقع حاملان پیام قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام و نماد اسلام ناب محمدی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بودند، به موازات حضور در جای جای ایران، در قفقاز نیز حضور داشته‌اند که نام بسیاری از آنان در کتاب‌های تبارشناسی وجود دارد، مانند:

۱. جناب حسین بن علی بن محمد بن علی بن اسماعیل بن جعفر صادق علیه‌السلام که در قرن سوم هجری در تغلیس زیسته و همانجا توسط صفاریه به شهادت رسید.^۳
۲. ابو اسماعیل طباطبا در کتاب معروف خود *منتقلة الطالبیه* اسامی جمعی از فرزندان امام حسین علیه‌السلام و حضرت ابوالفضل العباس علیه‌السلام را آورده که به شهر بردعه (مرکز وقت قفقاز شرقی) وارد شده و در آنجا اقامت گزیده‌اند. از آن جمله از فرزندان حسن بن علی بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب و از فرزندان عمر بن حسن *افطس بن علی بن علی بن حسین بن علی بن ابی طالب* و حمزه بن حسن بن عبیدالله بن عباس بن علی بن ابی طالب علیه‌السلام.^۴
۳. فاطمه صغرا، مشهور به بی بی هیبت، امامزاده مشهوری که مرقدش در ورودی شهر بادکوبه قرار دارد و از قرن سوم هجری توجه ویژه عموم اهالی منطقه را به خود جلب کرده است. از ایشان در منابع متعددی یاد شده و در ادوار مختلف تاریخی، به ویژه در دوران پادشاهان صفوی، عنایت خاصی در مرمت و تولیت بقعه او مبذول شده است.^۵

علاوه بر مواردی که ذکر شد در جای جای قفقاز، مراقد امامزادگان و سادات، همچون امامزاده ابراهیم در شهر گنجه، بی‌بی حکمیه در نارداران و امامزاده شهر شاماخی و... و نیز خاندان‌های فراوان سادات وجود دارند و کارکرد مهم فرهنگی، در اشاعه و استمرار باورهای دینی، به خصوص در دوران حاکمیت ملحدان کمونیسم داشته‌اند.

ج: راویان حدیث و عالمان دینی

به موازات گسترش اسلام و حضور امامزادگان و سادات، از قرن دوم هجری راویان حدیث و عالمان دینی بی‌شماری از جای جای قفقاز برخاسته‌اند، به گونه‌ای که هیچ کتاب تاریخ، تراجم و رجال را نمی‌توان یافت که در آن دانشمندانی با نسبت بادکوبه‌ای و لنکرانی و گنجوی و دربندی و ایروانی و... در آن نباشد و این خود، نشان‌دهنده عمق نفوذ اسلام در روح و جان با استعداد و آرمان‌خواه و پاک طینت مردم منطقه است.^۶ در اینجا تنها نام چند تن از آنان را یاد آور می‌شویم:

۱. مفضل (الفضل) بن ابی قره تمیمی. وی در اصل آذربایجانی بوده و از آنجا به تغلیس کوچ کرده است. او از اصحاب امام جعفر صادق علیه السلام است که در نیمه دوم قرن هجری می‌زیسته و کسانی چون احمد بن محمد بن یساری و ابراهیم بن سلیمان سهمی و از تغلیسیان شریف بن سابق از او روایت کرده‌اند.^۷

۲. بیان بن حمران تغلیسی امامی که از اصحاب امام صادق علیه السلام است.^۸

۳. عبدالله بن حماد تغلیسی (اواخر سده دوم).^۹

۴. محمد بن عبدالکریم تغلیسی.^{۱۰}

د: عارفان و صوفیان

صرف نظر از نقد و نظر درباره عرفان و تصوف و عارفان و صوفیان، تأثیر آنان در گسترش فرهنگ دینی غیر قابل انکار است، از این‌رو، نمی‌توان نقش آنان را در بررسی پیشینه و زمینه رشد و تعالی فرهنگ دینی از نظر دور داشت. قفقاز نیز به مثابه دیگر مناطق ایران در امتداد تاریخی خویش شاهد نشو و نمای عارفان و صوفیان در بستر جریان فرهنگی خود بوده است که تنی چند از این مقوله ذکر می‌شود:

۱. شیخ حسن باکوی یا شیخ حسن باکو، از عرفای قرن چهارم هجری که مکرر از او در اسرار التوحید فی مقامات شیخ ابوسعید، یاد شده است. وی در خراسان زیسته و همانجا رحلت کرده است.

۲. شاگردان شیخ زاهد گیلانی (م ۷۰۰ ق).

۳. فضل‌الله نعیمی و عمادالدین نسیمی (مقتول در ۸۱۰ق) سردسته حروفیان که در قرن هشتم و نهم نهضتی عرفانی و فلسفی را به وجود آورده‌اند.

۴. سید جلال‌الدین باکوی یا سیدیحیی شیروانی (۸۱۳-۸۶۷ق) از عرفای نامدار قرن نهم هجری قفقاز که مریدان بسیار داشته و صاحب آثار متعددی در عرفان است. او در عصر خویش در ایران و برخی سرزمین‌های اسلامی آوازه داشته است. قبر او در مجموعه کاخ شیروان شاهان شهر قدیمی باکو موسوم به «ایچری شهر» قرار دارد.

با توجه به موارد یاد شده، علاوه بر روشن شدن پیشینه فرهنگ دینی مردمان قفقاز، دلایل گرایش به مذهب تشیع هم‌زمان با روی کار آمدن دولت صفوی نیز آشکار شود؛ چرا که هر کدام از موارد یاد شده، نقش اساسی در بسترسازی برای پذیرش و اعلام مذهب رسمی شیعه ایفا کردند.

حیات فرهنگ دینی منطقه قفقاز بدین منوال ادامه یافت تا آنکه گاه فراق در رسید. ضعف و آشفتگی دولت قاجار، دشمنان دیرینه و همسایگان زیاده‌خواه و آزمند ایران را گستاخ کرد و آنان را جرأت تجاوز داد. جنگ‌های ایران و روس آغاز شد و فرجام تلخ و غم‌انگیز را رقم زد. قفقاز در پی عهدنامه‌ها یا به عبارت بهتر، ستم‌نامه‌های تحمیل شده در تاریخ‌های مذکور (گلستان ۲۹ شوال ۱۲۲۸ ق/ ۱۸۱۳م و ترکمنچای ۵ شعبان ۱۲۴۳ ق/ ۱۸۲۸م) از ایران جدا و دستخوش طوفان سهمگین ظلم و کفر تزاری و سپس بلشویکی شد.

دو برهه زمانی مبارزات

قصه پر غصه دین و دین‌داری در قفقاز را در این دوران ۲۰۵ سال (با مبدأ قرار دادن تاریخ معاهده گلستان ۲۹ شوال ۱۲۲۸ ق تاکنون ۱۴۳۳ق) به دو برهه زمانی تقسیم کرده و به بررسی اجمالی آن می‌پردازیم؛ چرا که این دو برهه، تفاوت‌های عمده‌ای از جهات مختلف دارند که ضمن بحث به بیان آن پرداخته خواهد شد.

برهه نخست: از سال ۱۲۲۸ تا ۱۳۳۵ ق / ۱۸۱۳ تا ۱۹۱۷ م. (۱۰۶ سال قمری و ۱۰۴ سال میلادی) دوره پیروزی انقلاب بلشویک‌ها و حاکمیت دولت کمونیستی.

برهه دوم: از سال ۱۳۳۵ ق/ ۱۹۱۷م تا فروپاشی اتحاد جماهیر سوسیالیستی شوروی در سال ۱۴۱۱ - ۱۴۱۲ ق/ ۱۹۹۱م. (۷۷ سال قمری و ۷۴ سال میلادی).

برهه اول (۱۲۲۸-۱۳۳۵ق)

برهه زمانی اول که ۱۰۴ سال میلادی و ۱۰۶ سال قمری را در بر می‌گیرد، بخشی از دوران

حاکمیت خاندان رومانف بر روسیه است. خاندانی که بیش از ۳۰۳ سال بی هیچ قید و شرطی مالکیت سرزمین پهناور و اقوام مختلف مردم روسیه را در اختیار خود داشت و تزار در صدر این حاکمیت بود و حکومتی مطلق العنان و کاملاً استبدادی را اداره می‌کرد.

در آغاز این مقطع زمانی، مردم مناطق به اشغال درآمده قفقاز چنان تحت فشار و تعدی متجاوزان روس قرار گرفتند که طی نامه‌های فراوان دست تظلم به سوی مراجع وقت شیعه دراز کرده و از آنان استمداد طلبیدند که این خود نشانه امید بازگشت مردم منطقه به دامن کشورشان بود. فتوای جهاد مرجع وقت شیعه حضرت آیت‌الله سید محمد مجاهد و دیگر مراجع و فقها و حضور آنان در جبهه جنگ، فتح و پیروزی‌های درخشانی در پی داشت. اما خیانت و سستی عده‌ای از دولتمردان و شاهزادگان قاجار شکستی دردناک‌تر به ایران تحمیل کرد و معاهده ننگین دوم منعقد شد و علاوه بر مناطق پیشین، نقاط دیگری به تصرف دشمن درآمد. سرخوردگی حاصل از این شکست‌ها از سویی، و ضعف و آشفتگی فلاکت بار پادشاهان قاجار از سوی دیگر، موجب شد نه امیدی برای مردمان آن سوی ارس برای الحاق به سرزمین مادری باقی بماند، و نه انگیزه و قوایی برای بازپس‌گیری مناطق اشغالی از دست دشمن برای مردم سایر مناطق ایران فراهم شود. بدین‌سان چون مادری که مرگ فرزند را باور کند و بر اندوه آن صبوری پیشه گیرد، مردم ایران شکست را پذیرفته و بر فراق ساخته و سوختند.

الف. مقاومت مسلحانه

به رغم آنکه دولت روس تزاری سیاست همسان‌سازی فرهنگی را در پیش گرفت و درصدد نابودی هویت دینی و ملی مناطق تحت اشغال برآمد، اما طوبای اندیشه و هویت شیعی - ایرانی، به ویژه در قفقاز شرقی تناورتر و ریشه‌دارتر از آن بود که به سهولت از جا کنده شود. در این دوران، مردم مسلمان منطقه به رهبری عالمان دینی به شیوه‌های مختلف هویت خود را پاس داشته و از مرزهای اعتقادی خود به دفاع برخاستند، حتی عده‌ای از عالمان دینی دست به سلاح برده و مقاومت مسلحانه را برگزیدند که عبارت‌اند از:

۱. آیت‌الله میرزا احمد لنکرانی

محقق فرزانه تاریخ معاصر ایران، استاد علی ابوالحسنی «منذر» - رضوان الله تعالی علیه - یکی از این موارد را به نقل از مرحوم آیت‌الله شیخ حسین لنکرانی چنین گزارش می‌کند:

نیای بزرگ و جدّ ثانی لنکرانی، شادروان آیت‌الله مجاهد حاج ملا میرزا احمد مجتهد در شیروان از توابع لنکران سکونت داشت و از احترام عمومی برخوردار بود. با شروع جنگ‌های معروف ایران و روس تزاری در عصر فتحعلی‌شاه او پا به عرصه ستیز با تجاوزات ارتش گذاشت و در جریان همین

مبارزه، از شیروان خارج و در اثر تقاضای مصرانه علما و مردم مسلمان و شیعه قفقاز همراه خانواده پرجمعیت خویش به لنکران رفت که در آن موقع نسبت به قفقاز موقعیت قم امروز را نسبت به ایران داشته است.

بنا به این نقل استاد ابوالحسنی پس از تحمیل معاهده‌های ننگین و برقراری صلح، آیت‌الله میرزا احمد لنکرانی از جهاد باز نایستاد و به مبارزه مسلحانه ادامه داد تا آنکه:

«چون مراجعات مکرر مأموران سیاسی و نظامی روس برای انصراف آن عالم مجاهد از مبارزه به نتیجه نرسید و ترور یا حبس آن مرد بزرگ هم به علت شهرت و نفوذ فوق‌العاده ایشان برای دولت روس سهل و آسان نبود، ناگزیر نامه‌ای از سوی امپراطور روس به فتحعلی شاه نوشته شد و خواسته شد که به حاج میرزا احمد توصیه کند دست از مبارزه و رهبری جنگ مسلحانه علیه روس‌ها بردارد. فتحعلی شاه به حاج میرزا احمد مجتهد نوشت: «جهاد فی سبیل الله شما که حکم اسلام است، ایجاد محذور کرده و آن را به ما نسبت می‌دهند و شاید با صلحی که به وقوع پیوسته، خلاف مصلحت باشد.» حاج میرزا احمد پس از وصول نامه از شدت تأثر ناشی از قرار گرفتن در این محذور دردناک، یک روز بیشتر طاقت نیاورد و پس از فراخواندن یازده فرزندش که یکی حاج شیخ حسین، جد مرحوم آیت‌الله شیخ حسین لنکرانی بوده و همه مجتهد بوده‌اند، پس از تذکر تکالیف مهم ایشان پس از مرگ خود و وصیت به اینکه بعد از او نخست، فرزند ارشد وی حاج شیخ عبدالعزیز و سپس حاج شیخ حسین و سرانجام سومین فرزند مجتهدش امور مسلمین را اداره کنند، در حال سجده نماز صبح روح بزرگش به اعلیٰ علین پیوست و در جوار رحمت حق منزل گزید. پس از مرگش مردم قفقاز مرقد و بقعه‌ای برای او بنا کردند که تا امروز زیارتگاه مسلمانان آن دیار است. پس از میرزا احمد، حاج شیخ عبدالعزیز فرزند ارشد وی مدتی جنگ با ارتش تزاری را ادامه داد تا اینکه تدریجاً با تغییر شرایط و کاهش توان مقاومت در مقابل فشار دولت روس قفقاز، همراه با پنج برادر خود، از جمله حاج شیخ حسین، جد مرحوم آیت‌الله لنکرانی و پانصد تن از نزدیکان و باقی گذاشتن بقیه برادران به عنوان گروگان مجبور به ترک قفقاز و مهاجرت به سوی ایران شد.»^{۱۱}

۲. آیت‌الله شیخ عبدالله کلوزی لنکرانی

یکی دیگر از عالمان دینی که به دفاع مسلحانه و پایداری برخاست، آیت‌الله شیخ عبدالله کلوزی لنکرانی است. وی از علمای صاحب نام منطقه لنکران بوده است. پدر و اجداد وی و همچنین فرزندان از عالمان برجسته و مجاهدند که تا آخر عمر، علم مبارزه را افراشته داشت و سلاح جهاد را کنار نگذاشت و با گردآوری مسلمانان غیرتمند و جوانان متعهد، جبهه مقاومت تشکیل داد و به دفاع از ارزش‌های دینی همت گماشت. احتمال دارد در گذشت ایشان در اواخر قرن سیزدهم هجری رخ داده باشد. پس از ایشان فرزندان حضرت آیات شیخ جعفر و شیخ محمد و سپس نوه او آیت‌الله میرزا عبدالحسین واعظی لنکرانی راه پدر را ادامه دادند که در بخش دوم به آنها پرداخته خواهد شد.

ب: مقاومت فرهنگی

عرصه مقاومت فرهنگی و تلاش برای جلوگیری از نفوذ افکار و اخلاق دشمن متجاوز، عرصه‌ای وسیع‌تر بود، به ویژه آنکه رفته رفته نسل‌های بعدی از گذشته خود فاصله گرفته و تحت تأثیر افکار و رفتار بی‌بند و بار روس‌ها واقع و از ارزش‌های اسلامی دور شدند. هرگز سخن به گزاف نیست اگر بگوییم روحانیت و عالمان دینی در این دوران، یگانه حصن مستحکم مقاومت در برابر این تهاجم فرهنگی دشمن بود، چراکه گرچه قفقاز به لحاظ سیاسی از ایران جدا شده بود، اما از لحاظ فرهنگی و هویت دینی و ملی، همچنان در قلمرو ایران محسوب می‌شد و تجزیه‌ای صورت نگرفته بود. هنوز در عمده مناطق قفقاز، دین اسلام و مذهب تشیع تنها آیین رایج بود و در مناطقی هم که مسیحیت رایج بود، تعلق خاطر عمیقی به ایران وجود داشت. هنوز مردم قفقاز با الفبای عربی و فارسی می‌نوشتند و قرائت قرآن و *بوستان* و *گلستان سعدی* و *نصاب الصبیان* و *خلاصه الحساب* و *تاریخ نادری* کتاب‌های متداول مکتب خانه‌های قفقاز بود. هنوز نویسندگان به فارسی می‌نوشتند و می‌خواندند، شاعران، اشعار خود را به فارسی می‌سرودند و دیوان شاعران بزرگی، همچون *سعدی* و *حافظ*، *مولوی*، *نظامی گنجوی*، *خاقانی*، *انوری*، *بیدل*، *صائب* و ... در میان مردم رایج بود. هنوز حوزه‌های علمیه دایر بود و روحانیان و عالمان دینی در حلقه‌های درس خود صرف و نحو و بیان و بدیع و منطق و فقه و اصول و فلسفه و کلام و حدیث و تفسیر را به شاگردان خود می‌آموختند. هنوز مجالس و منابر دایر بود و زیباترین و عاشقانه‌ترین نغمه صوت دل‌انگیز روضه خوانان بود که دنیایی از شور و عشق و احساس و اعتقاد و ایمان و ایثار و از خودگذشتگی در راه حق را در بازگویی حوادث کربلا به مردم منتقل می‌کردند. در آن زمان، واعظان و خطیبان مشهوری، همچون *حاج میرصالح تاج‌الذکرین اردبیلی* و *ملا غلامعلی آلاپالاز اوغلی* و دیگران از اردبیل و دیگر شهرهای ایران به باکو و لنکران و گنجه و سالیان می‌رفتند و به وعظ و ارشاد می‌پرداختند. هنوز مرثیه سرایان بسیاری بودند که به زبان آذری و فارسی نوحه‌های جانسوز درسوگ اهل بیت علیهم‌السلام و اشعار در مدایح آنان می‌سرودند. هنوز مردم عاشقانه به زیارت مکه و مدینه و قبرستان بقیع و عبتات عالیات و مشهد مقدس می‌شتافتند و فرزندان خود را راهی حوزه‌های علمیه ایرن و عراق می‌کردند تا جایی که در حوزه علمیه نجف اشرف مدرسه‌ای تحت عنوان «بادکوبه‌ای‌ها» دایر بود و اکنون نیز وجود دارد. بدین لحاظ در این دوران به رغم تنگناهای به وجود آمده توسط حکومت تزاری هنوز شهرها و روستاهای قفقاز شاهد حضور مجتهدان بزرگ و روحانیان بافضیلت و برجسته بود و همانند شهرهای ایران تحصیل‌کردگان نجف و قم و مشهد و اصفهان و دیگر حوزه‌های علمیه، حضوری

پررنگ در شهرهای قفقاز داشتند.^{۱۲} برخی از چهره‌های شاخص مقاومت فرهنگی در این برهه زمانی که با حضور خویش مایه دلگرمی مؤمنان می‌شدند و آنان را در برابر دشمن استوار می‌ساختند، عبارت‌اند از:

۱. آیت‌الله میرزا ابوتراب بادکوبه‌ای*

وی در سال ۱۲۳۲/م ۱۸۱۷ق در باکو متولد شد. در مدرسه میرزا حسین قاسمی باکو مقدمات را آموخت و در نجف اشرف به درس آیت‌الله شیخ محمد حسن نجفی (صاحب جواهر) و سید ابراهیم قزوینی و شیخ محمد حسین رازی اصفهانی حاضر شد و به مقام اجتهاد رسید. چند سالی نیز در مدینه اقامت گزید و از علمای آنجا بهره یافت، سپس به زادگاهش بازگشت و به خدمات دینی اشتغال ورزید. ایشان را از برجسته‌ترین عالمان عصر خود در قفقاز به شمار آورده‌اند که تکیه‌گاه معنوی مردم بوده است. او در سال ۱۳۲۸/م ۱۹۱۰ق دار فانی را وداع گفت و در باغ شخصی خود در قصبه «مردکان» از توابع باکو به خاک سپرده شد و اکنون قبر شریفش زیارتگاه مردم است.

۲. آیت‌الله شیخ محمد امین مجتهد ناردارانی

وی در سال ۱۲۵۲/م ۱۸۳۷ق در قصبه «نارداران» (از توابع باکو) که اهالی آن به تدین و شور انقلابی مشهورند، متولد شد. مقدمات را نزد روحانیان منطقه آموخت و مراتب اجتهاد را در نجف اشرف در محضر شیخ مرتضی انصاری و میرزا حبیب‌الله رشتی و مولی محمد فاضل ایروانی پیمود. پس از ۴۳ سال اقامت در نجف به زادگاه خویش بازگشت و پناه معنوی مردمان دیار خود شد. در سال ۱۳۴۱/م ۱۹۲۳ق دار فانی را وداع گفت.

۳. آیت‌الله شیخ جواد علیزاده بادکوبه‌ای

در سال ۱۲۸۰/م ۱۸۶۴ق در باکو ولادت یافت و مقدمات را در مدرسه میرزا حسین قاسمی آموخت. در جوانی به نجف اشرف رفت و در درس آیات عظام مولی محمد فاضل ایروانی، میرزا حبیب‌الله رشتی، فاضل شریانی، و در سامرا در درس میرزا محمد حسن شیرازی حاضر شد و به مقام اجتهاد رسید، آنگاه به تهران رفت و علوم عقلی را نزد استادان آنجا فراگرفت. حدود سال ۱۹۰۰م به زادگاه خود بازگشت و به انجام رسالت روحانی خود اشتغال ورزید و سرانجام در سال ۱۳۳۶/م ۱۹۱۸ق درگذشت و پیکرش در مقبره سامیه قصبه «بوزونا» از توابع باکو، زادگاه آبا و اجدادش به خاک سپرده شد که اکنون زیارتگاه مردم منطقه است.

۴. آیت‌الله شیخ عبدالغفار قُبائی

وی در سال ۱۸۵۰م/۱۲۶۶ق در لنکران متولد شد و مقدمات را در حوزه علمیه لنکران آموخت. در جوانی به نجف رفت و ملازم درس و بحث حضرات آیات عظام، شیخ اعظم مرتضی انصاری، سیدحسین کوه‌کمری، مولی محمد فاضل ایروانی، میرزا حبیب‌الله رشتی، شیخ محمد حسن مامقانی شد و به مقام اجتهاد رسید، آنگاه به زادگاه خود بازگشت و مدتی در لنکران توقف کرد و سپس شهرستان قُبا را برای سکونت برگزید و به فعالیت‌های دینی پرداخت. وی را از عالمان بزرگ روزگارش دانسته‌اند که جایگاهی رفیع در میان مردم داشته است. در گذشت او در خلال سال‌های ۱۹۱۷ - ۱۹۱۹م/۱۳۳۵ - ۱۳۳۷ ق رخ داد و در قبرستان شهرستان «قبا» به خاک سپرده شد.

در این میان، جمعی از علما و نیز تجار و مردم متدین از شدت وخامت اوضاع و تنگناهای به وجود آمده، ناگزیر جلای وطن نموده و به شهرهای ایران اسلامی مهاجرت کردند، از جمله:

۱. آیت‌الله سید علی ایروانی (۱۲۵۸ - ۱۳۲۴ ق / ۱۸۴۲ - ۱۹۰۶م) که به تبریز مهاجرت کرد.

۲. آیت‌الله شیخ ابراهیم حائری لنکرانی (۱۲۳۰ - ۱۳۱۴ ق / ۱۸۱۵ - ۱۸۹۶م) که در نجف اشرف اقامت گزید و از استادان و مراجع آنجا شد.

آنچه به اختصار بیان شد حکایت صد سال نخست دو قرن اخیر است که عالمان و روحانیان با تمام فراز و فرودها و تنگناها و گرفتاری‌ها، در سنگر دین مقاومت کرده و چراغ ایمان و رستگاری را فروزان نگاه داشتند.

برهه دوم (۱۳۳۵-۱۴۱۲ق)

اما حکایت برهه دوم بسی دردناک است و روایت آن بسیار حزن‌انگیز و داستانی شگفت‌آور است که ملتی چنین در معرض کشتار و تبعید و اسارت واقع شوند و رشته هویت و فرهنگ درخشان میان آنان و گذشته شان بدین‌سان وحشیانه به تیغ ظلم و الحاد گسسته شود.

به رغم ادعاهای پرهیاهو و با زرق و برق و انقلاب‌گران بلشویک مبنی بر ایجاد جامعه بی‌طبقه و رعایت عدل و برابری و احترام به حقوق اقوام و عقاید و آداب و رسوم و شهروندان و شعارهایی بسیار از این دست که حتی موجب شد عده‌ای از مسلمان‌زاده‌ها فریب خورده و به طرف‌داری و یاری آنان برخیزند، پس از پیروزی در اکتبر سال ۱۹۱۷ چهره وقیح و خشن ملحدان کمونیسم نمایان شد. برخی از تفاوت‌های اساسی میان تزارها و کمونیست‌ها را شاید بتوان در چند جمله خلاصه کرد: تزارها به رغم ظلم و ستم‌های بی‌حد، هر چند به ظاهر، خویش را مسیحی دانسته و از کلیسای ارتودکس پیروی می‌کردند. اگرچه این امر برای پیشبرد اهداف سیاسی شان

بوده باشد. اما کمونیست‌ها اساساً دین و خدا را امری موهوم، و آفت و افیون ملت‌ها دانسته و می‌گفتند بایستی از بیخ و بن برکنده شود.

تزارها با همه خودکامگی و استبداد و خفقان، ملاحظاتی درباره کشتار انسان‌ها داشتند، اما کمونیست‌ها، به ویژه استالین، تشبّث به هر وسیله را برای نیل به اهداف مجاز می‌دانست هر چند به قیمت قتل میلیون‌ها انسان باشد. این جمله از ژوزف استالین است که: «هر مرگی یک تراژدی است، ولی مرگ یک میلیون تن صرفاً آمار است.»^{۱۳}

بلشویک‌ها حکومت خود را بر این اساس برپا داشته و اقوام و سرزمین‌های امپراطوری گذشته روسیه را تحت سیطره خود گرفته و با اقتدار کامل به اجرای سیاست‌های خود در تمام زمینه‌ها پرداختند. یکی از اهداف مهم کمونیست‌ها همانند تزارها، همسان‌سازی قومی و ملی و ایجاد هویتی واحد به نام شوروی سوسیالیستی بود. در این فرض می‌بایست تمام اقوام و عقاید موجود، در ترکیب شوروی همگون شده و از عقاید و آداب و رسوم خود دست بردارند. این سیاست در مورد اقوام مسلمان، به ویژه شیعیان قفقاز با شدت و حدّت بیشتر اجرا شد، چرا که آنان در بنیاد تفکر الهی خود عناصری مانند جهاد و شهادت و ظلم ستیزی و مقابله با کفار و متجاوزان را داشتند و عالمان دینی و روحانیان شیعه سردمدار نهضت‌های بزرگ و کوچک بر اساس چنین تفکری بودند. روس‌ها هنوز خاطره فتاوی کوبنده مراجع شیعه و حضور پرشور آنان در جبهه‌های جنگ بر ضد خود را که فوج فوج جهادگران را به میدان رزم کشاند و می‌رفت که دست تجاوزکار آنان را برای همیشه قطع کند، از یاد نبرده بودند و نیز حماسه‌های کوه‌نشینان داغستان را به رهبری عالمی دینی که ده‌ها سال شکست و زبونی را بر آنان تحمیل کرد، فراموش نکرده بودند. همچنین مقاومت‌های گاه و بی‌گاه مسلحانه و پایداری فرهنگی روحانیان شیعه را به خوبی رصد کرده و به زعم خود می‌دانستند ضربه نهایی را کجا فرود آورند و کار را یکسره کنند. آنان با این ملاحظات، پس از تثبیت پایه‌های قدرت خود و تسویه حساب‌های سنگین و جنگ قدرت خونین میان خود، در اولین فرصت سراغ مسلمانان، به ویژه شیعیان قفقاز آمدند:

۱. نخست از سال ۱۹۲۰م زیارت حج و عتبات عالیات و اماکن مقدّسه را ممنوع کردند.

۲. از سال ۱۹۲۴م تبلیغ و عمل و تظاهر به شریعت اسلامی مطلقاً ممنوع شد.

۳. در سال ۱۹۲۸م کلیه مدارس دینی تعطیل شد.

۴. در سال ۱۹۲۹م الفبا به لاتین تغییر پیدا کرد و در سال ۱۹۳۹م از لاتین به روسی تغییر داده شد و این، یکی از سهمگین‌ترین ضرباتی بود که می‌توانست ملتی را از پای درآورد و به حیات علمی و فرهنگی آن پایان دهد؛ ملتی که یک شبه از تمام هستی معنوی خویش ساقط شد و تمام

آثار علمی و فرهنگی گذشتگان خود را زیر خروارها خاک تیره‌بختی دفن شده یافت. نسل کنونی قفقاز هرگز توان خواندن یک سطر از آنچه از گذشتگان خود به ارث برده و حیات علمی و معنوی‌شان در گرو آن است را ندارند. بگذریم از خط و شعر و دیگر اقسام هنر که با تغییر الفبا نابود شد و از خان استعداد آنان به یغما رفت.

۵. در سال ۱۹۳۰م کلیه موقوفات مصادره، و مساجد به حالت تعطیل درآمد.

۶. پس از آن، کشتار و تبعید و حبس علما و روحانیان به صورت رسمی آغاز شد. این دوران از وحشتناک‌ترین دوران‌های حاکمیت کمونیست‌هاست. عالمان دینی در آن روزگار، مصداق کامل این آیه شریفه بودند: «و از آنان انتقام نمی‌گرفتند جز این که آنان به خدای شکست ناپذیر ستوده، ایمان آورده بودند.» (بروج: ۸)

چه بسیار عالمانی را که به طرز فجیعی به شهادت رساندند، زندانی و تبعید کردند، به دریا افکندند و غرق کردند. در بسیاری از موارد، پس از دستگیری، هیچ کس از سرنوشتشان باخبر نشد و تاکنون نوادگان‌شان چشم به راه آنانند. و چه بسیار عالمانی که در غربت و تنهایی و در اوج مظلومیت، به طور پنهانی به سر برده و در زیر یوغ ستم در گمنامی جان سپردند.^{۱۴}

یکی از جهاتی که در مقایسه با دوران تزارها در این دوران شدت یافت، حمله‌های جریان سکولار و وابستگان جریان فکری تجدد طلبی به روحانیان بود. اینان که همواره شرافت و نجابتشان در گرو تشبّه و تشبّث تمام عیار به بیگانگان بود، با حربه مطبوعات و تئاتر و سینما به یاری جلادان شتافته و آتش تهیه فیزیکی جریان دینی را فراهم کردند. یکی از فیلم‌ها و نمایشنامه‌هایی که در دهه‌های آغازین قرن بیستم به اجرا درآمد، «دلی کور» است. کور، نام روخانه‌ای است که در اینجا او را دیوانه لقب داده‌اند و به معنی «رودخانه دیوانه کور» است. در این فیلم موهن که اکنون نیز از برخی شبکه‌های جمهوری آذربایجان پخش می‌شود، اعمال وقیحی به یک روحانی نسبت داده و صحنه‌های زشتی نشان داد می‌شود. به هر حال، در این دوران نیز عالمان دینی همه مخاطرات و تمام مرارت‌ها و رنج‌ها را به جان خریدند و به دفاع از کیان ایمان خویش برخاستند. گروهی با صراحت، مخالفت کرده و تشکل‌های مردمی و دینی ایجاد نمودند تا در آخرین سنگرها با شجاعت تمام سرود شهادت سر دهند که به معرفی چند تن از آنان می‌پردازیم:

۱. شیخ الشهدای قفقاز، آیت‌الله شیخ عبدالغنی بادکوبه‌ای

وی سرآمد فقیهان و عالمان بزرگ و سرسلسله مجاهدان مسلمان قفقاز است. حدود ۱۲۶۶/۱۸۵۰م در شهر بادکوبه دیده به جهان گشود و مقدمات را در مدرسه میرزا حسیب قدسی آموخت. وی در جوانی رهسپار نجف اشرف شد و در حلقه شاگردان حضرات آیات عظام مولی محمد فاضل

ایروانی و میرزا حبیب‌الله رشتی قرار گرفت و در معقول نیز از علامه برغانی بهره برد و به مقام شامخ اجتهاد نایل شد. در دهه آخر قرن نوزدهم میلادی به باکو بازگشت و با توجه به عظمت علمی و معنوی اش در صدر علمای اعلام منطقه قفقاز نشست و چون آفتابی در میان ستارگان علم و معنویت درخشید و محبوب دل مردمان و مرجع مسلمانان گردید و علما و مراجع وقت جهان تشیع، عموم مردم فقکار را به وی ارجاع داده و اطاعتش را لازم شمردند. علاوه بر جایگاه رفیع علمی و معنوی، ویژگی‌هایی چون شجاعت و صراحت لهجه، ظلم ستیزی، بی باکی در رویارویی با ستمگران و صاحبان افکار الحادی، معظم له را بر آن داشت تا با تمام توان در مقابل تهاجم فرهنگی و ظلم و ستم روسیه تزاری بپاخیزد و برای پاسداری از قرآن و اسلام تیغ جهاد برکشد. در این راه، بارها تهدید شد و فرزندش محمدعلی در جریان حمله ارامنه به شهادت رسید.

پس از انقلاب کمونیستی و حاکمیت دولت الحادی، شیخ که نفوذ فوق‌العاده مردمی داشت، عالمان مجاهد و یاران جان برکف خویش را فرا خواند و با تشکیل جبهه‌ای با نام «جمعیه دعوة الإلهیه» در بادکوبه، مرکز قفقاز شرقی، به مبارزه با ملحدان کمونیست پرداخت و آشکارا «لنین» و پیروانش را در خطابه‌ها کافر خواند و زیر ضربات برهان و استدلال گرفت تا آنکه در سال ۱۳۵۰ق/۱۹۳۱م ستمگران کوردل بلشویک حضور آفتاب گونش را برنتافته و حضرتش را همراه سی نفر از علمای اعلام بادکوبه، از جمله علامه شیخ حسین رامانایی و شیخ حنیفه بادکوبه‌ای، سیدمحمد بادکوبه‌ای و دیگران دستگیر کرده و پس از چهارماه شکنجه به دار آویختند. بدین سان، شهادت این بزرگمرد دین و سیاست که مظهر غیرت، حمیت، شجاعت و شهامت عالمان شیعی و روحانیان علوی است، برگ زرین دیگری بر صفحات پرافتخار رهروان صراط مستقیم قرآن و پیروان راستین امیرمؤمنان علی علیه السلام افزود.

۲. علامه شیخ حسین رامانایی

وی از یاران و هم‌زمان شیخ شهیدان عبدالغنی بود. در نجف اشرف از شاگردان شیخ محمدحسن مامقانی و سیدمحمدکاظم طباطبایی و آخوند خراسانی بود. او حافظ قرآن، و محفلش مجمع عالمان دینی عصر خویش بود. به جهاد با کفار کمونیست برخاست و در سال ۱۹۳۷ م به شهادت رسید.

۳. آیت‌الله شیخ محمد پیش‌نماز زاده گنجوی

او در سال ۱۲۷۵ق/۱۸۵۹م در شهر گنج متولد شد و تحصیلات خویش را ابتدا در حوزه عملیه تبریز نزد میرزا جواد آقا مجتهد و میرزا باقر مجتهد فراگرفت، سپس به زادگاهش بازگشت و به

سبب مبارزات با ۲۳ نفر از علمای گنجه دستگیر و به ترکمنستان تبعید شد. اما از تبعیدگاه گریخت و به نجف اشرف رفت و سه سال در درس حضرات آیات عظام سید محمد کاظم طباطبایی یزدی، آخوند خراسانی و شریعت اصفهانی شرکت کرد. دوباره به گنجه بازگشت و با یاران خود جمعیت «دفاع» را تشکیل داد و به فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی پرداخت و سرانجام در هفدهم ذی قعدة ۱۳۵۶ ق / بیستم ژانویه ۱۹۳۷ م دستگیر و زندانی شد و سپس توسط دژخیمان کمونیست به شهادت رسید.

۴. آیت‌الله سید محمد مشتاقایی بادکوبه‌ای

وی فرزند آیت‌الله میر عبدالغنی مشتاقایی است. که در سال ۱۳۰۲ ق / ۱۸۸۵ م متولد شد. مقدمات و سطوح عالی را نزد پدر و دیگر عالمان منطقه آموخت. بعد از آن به نجف رفت و پانزده سال از محضر سید محمد کاظم طباطبایی یزدی و آخوند خراسانی و میرزا محمد حسین نایینی بهره برد و به درجه اجتهاد رسید، آنگاه به زادگاهش بازگشت و به فعالیت‌های دینی پرداخت. وی از یاران شیخ شهیدان قفقاز شیخ عبدالغنی است که همراه ایشان در سال ۱۹۳۱ م دستگیر و پس از یک سال به شهادت رسید.

۵. آیت‌الله شیخ محمد لنکرانی

در آن زمان، منطقه لنکران قفقاز از لحاظ دینی جایگاه قم را در ایران زمان ما داشت. خاندان‌های متعدد سادات و علم و فضیلت در این سامان زیسته و شخصیت‌های علمی و معنوی بسیار از آن جا برخاسته‌اند. از جمله خاندان‌های علم و جهاد و اجتهاد، خاندان آیت‌الله شیخ عبداللہ لنکرانی است که در بحث پیشین به آنها پرداخته شد. فرزندان ایشان حضرات آیات شیخ جعفر و شیخ محمد نیز از علمای اعلام و روحانیان عالی مقام منطقه بودند. محل سکونت آنان روستای «کلوز» از توابع شهرستان «لریک» لنکران بود. این خاندان از نفوذ کلمه و استطاعت مالی فراوانی بهره‌مند بوده و سری نترس در برخورد با متجاوزان روس و سپس بلشویک داشتند. شیخ محمد مقدمات را نزد پدر و برادر آموخت، سپس در نجف اشرف سالیان متمادی حضور بزرگان علمی جهان تشیع را درک و به مقامات عالی دست یافت. پدرش در اواخر قرن سیزدهم بدرود حیات گفت و وی با برادرش شیخ جعفر عهده‌دار وظایف روحانیت گردید. همواره برخوردهای متعدد و تندی میان این خاندان و سربازان روس تزاری رخ می‌داد تا آنکه نغمه‌های انقلاب بلشویکی از سال ۱۹۰۵ م به گوش رسید. این برادران از همان آغاز، انحطاط و مقاصد شوم کمونیست‌ها را شناخته و به جهاد برخاستند. شیخ در سال ۱۳۳۱ ق / ۱۹۱۳ م بدرود حیات گفت و برادرش آیت‌الله شیخ جعفر نیز

چند سالی پیشتر وفات کرد. اینان علم و اجتهاد را برای فرزندان خود به ارث گذاشتند. فرزند شیخ محمد، آیت‌الله میرزا عبدالحسین لنکرانی بود که بعدها نام واعظی لنکرانی را برای خود برگزید و پس از پدر، بزرگ خاندان شد و صراط مستقیم پدر و اجدادش را پیمود. پس از برقراری رژیم الحادی، به جهاد بی‌امان برخاست و در این راه، بسیاری از بستگانش به شهادت رسیده و عده‌ای نیز اسیر و تبعید شدند و دیگر کسی از سرنوشتشان باخبر نشد. میرزا عبدالحسین تا آنجا که یارای جهاد داشت، ایستاد و به جنگ مسلحانه ادامه داد.

پس از روی کار آمدن استالین در سال ۱۹۲۴م و تنگ‌تر شدن حلقه محاصره، طی درگیری شدیدی با جمعی از یاران خود از سرحدات ایران گذشته و در روستای «سر خانلو» از توابع اردبیل سکنا گزیدند. علما و مردم اردبیل از او درخواست کردند که در شهر اقامت کند تا از محضرش بهره ببرند، اما میرزا پس از اندکی توقف در شهر، به سرخانلو بازگشت و همانجا را وطن خویش قرار داد و تا واپسین لحظات مسدود شدن مرزهای شوروی سابق، جهادگران آن سوی مرز را تدارک نمود و از مبارزه باز نایستاد. سرانجام در پنجم شوال سال ۱۳۸۶/۵سامبر ۱۹۶۶ بدرود حیات گفت و در قبرستان روستای سرخانلو به خاک سپرده شد.^{۱۵}

عالمانی که از آنها یاد شده، تنها چند نمونه از عالمان دینی قفقازند که مقاومت مسلحانه را برگزیدند.

مقاومت فرهنگی

با وجود همه مخاطرات و تهدیدها و اعمال خشونت و بی‌رحمی از سوی حکومت استالین که از سال ۱۹۳۰م - ۱۹۳۹م روزگار تصفیه بزرگ^{۱۶} نامیده شد و به قلع و قمع مخالفان اقدام کردند، صدها و بلکه هزاران نفر از عالمان دینی و روحانیان و مؤمنان به شهادت رسیده و زندانی شده بسیاری نیز دستگیر و به نقطه نامعلومی انتقال داده شدند و دیگر کسی از سرنوشتشان باخبر نشد. جمعی از عالمان دینی نیز صلاح بر آن دیدند که زندان و تهدید و تبعید را تحمل کرده و به حضور خود در میان مردم مسلمان ادامه دهند. و این یکی از برجسته‌ترین نقاط قوت روحانیت شیعه است که در سختی و سهولت روزگار، مردم خود را تنها نمی‌گذارند. از چهره‌های شاخص این دسته از علما، تندی چند را یادآور می‌شویم:

۱. آیت‌الله میرزا محمد حسین لنکرانی

آیت‌الله میرزا محمد حسین لنکرانی، مشهور به «امام آخوند» فرزند ملا عبدالحمید از علمای اعلام و فقهای عظام قفقاز در سال ۱۲۹۵ق / ۱۸۷۸م در شهر لنکران متولد شد و مقدمات را نزد پدر و

دیگر عالمان لنکران آموخت، سپس به نجف اشرف رفت و سالیان متمادی از محضر حضرات آیات عظام سیدمحمدکاظم طباطبایی یزدی و آخوند ملامحمد کاظم خراسانی و میرزا محمد حسین نایینی بهره برد و نیز در فلسفه از محضر آقا سیدحسین بادکوبه‌ای استفاده کرد و به مقام اجتهاد رسید، سپس به زادگاه خویش بازگشت. به رغم آنکه امکان مهاجرت به ایران برای ایشان فراهم بود سنگر مقاومت را ترک نکرد و در لنکران ماند. وی یکی از بزرگ‌ترین عالمان قفقاز در دوران تاریک حاکمیت کمونیست‌هاست که بارها تحت پیگرد و آزار و اذیت دژخیمان رژیم الحادی قرار گرفت و کتابخانه و اموالش مصادره شد، اما تمام مرارت‌ها و سختی‌ها را به جان خرید و در سنگر بندگی خدا و سربازی حضرت بقیةالله الاعظم - ارواحنا فداه - استوار ایستاد. ایشان با مرجع وقت جهان تشیع حضرت آیت‌الله العظمی حاج آقا حسین بروجردی مکاتبات و مراوداتی داشت. مرحوم حجت‌الاسلام والمسلمین شیخ حسین زاهدی لنکرانی برای نگارنده نقل کرد:

«به بهانه‌های مختلف، از جمله نسبت فامیلی، نامه‌های ایشان را با آیت‌الله بروجردی ردّ و بدل می‌کردم. گاه ایشان از مسائل شرعی سؤال می‌نمود. یک‌بار که مکتوب ایشان را نزد آیت‌الله بردم، مرحوم میرزا ذیل مسئله‌ای فقهی مرقوم داشته بود: «به نظر حقیر چنین می‌رسد» و دیدگاه فقهی خویش را نگاشته بود. آیت‌الله بروجردی با قرائت این قسمت از نامه گریست و فرمود: «چه بزرگانی را در پشت حصار داریم!»

آن عالم ربّانی در دوازدهم ربیع الثانی ۱۳۸۰ / ششم اکتبر ۱۸۶۰ رحلت کرد. و پیکر پاکش در قبرستان شهر لنکران به خاک سپرده شد. در پی ارتحال ایشان مجلس ختمی با همت آیت‌الله شیخ حسین لنکرانی از طرف علمای بزرگ تهران برگزار شد.

۲. آیت‌الله شیخ باقر ناردارانی

وی از علمای اعلام قفقاز است که در سال ۱۲۹۱ق/۱۸۷۴م در قصبه «نارداران» از توابع باکو متولد شد. مقدمات و سطوح عالی را نزد روحانیان و عالمان زادگاهش آموخت، سپس به نجف رفت و از محضر حضرات آیات عظام طباطبایی یزدی و آخوند خراسانی و دیگران بهره برد و به مقامات عالی علمی نایل آمد. در سال ۱۹۱۲ م به زادگاهش بازگشت و به فعالیت‌های دینی پرداخت. به رغم همه تهدیدها و شهادت هم‌قطاران، همچون حضرات آیات شیخ احمد و شیخ رسول و شیخ حسن از علمای منطقه، با قامتی سرفراز در سنگر دیانت ایستاد. سالخورده‌گان قصبه نارداران چهره پرصلابت آن عالم ربّانی را بالای منبر هنگام وعظ و خطابه، سلاح به دست، به خاطر دارند و برای اینجانب نقل نموده‌اند که بی هیچ هراسی آیات الهی و روایات معصومان علیهم‌السلام را برای مردم می‌خواند. اگر چه مأموران کمونیسم او را مکرر تهدید به قتل کرده و انواع

آزار و اذیت‌ها را روا داشتند، اما نتوانستند بر وی غلبه کرده و او را از تبلیغ دین بازدارند. آن عالم مجاهد در سال ۱۳۵۶ق / ۱۹۳۷م دار فانی را وداع گفت و پیکر پاکش در قبرستان نارداران به خاک سپرده شد.

۳. آیت‌الله میرزا عبدالکریم مشتاقایی بادکوبه‌ای

ایشان از علمای اعلام و روحانیان عالی مقام قفقاز است که در سال ۱۲۸۳ق / ۱۸۶۷م در قصبه «مشتاقا» از توابع باکو تولد یافت. وی تحصیلات خود را در زادگاهش و مدرسه «حاج بابا» ی باکو آغاز کرد، سپس در حوزه‌های علمیه مشهد مقدس و نجف اشرف به پایان برد و به زادگاهش بازگشت و در دوران حاکمیت کمونیسم در کمال غربت و مظلومیت و انزوا روزگار گذراند، اما از تألیف و تحقیق و تربیت شاگردان به صورت پنهانی بازنايستاد. ایشان هفت جلد کتاب تألیف کرده‌اند که اکنون در اختیار نگارنده سطور است. وی ششم صفر سال ۱۳۸۰ق / بیستم جولای ۱۹۶۱م دار فانی را وداع گفت و پیکرش در قبرستان زادگاهش به خاک سپره شد.

از این دست عالمان عالی مقام و مجاهد و مقاوم جبهه فرهنگی، بسیاری را می‌توان نام برد، از جمله شیخ جلال لنکرانی (م ۱۳۸۰ق)، شیخ بشیر ارکوانی لنکرانی (م ۱۳۸۶ق)، شیخ یونس قاسم‌زاده (م ۱۴۰۸ق)، شیخ علی بنده بابایی (م ۱۴۰۳ق)، شیخ اسدالله سیف‌الدینی (م ۱۳۷۵ق)، شیخ قدرت‌الله لنکرانی (م ۱۳۷۹ق)، شیخ محسن حکیم زاده (م ۱۳۸۷ق)، شیخ مظاهر ناردارانی (م ۱۳۹۶ق)، میرهاشم سالیانی (م ۱۳۶۰ق)، شیخ مظفر لنکرانی (م ۱۳۵۹ق) و ...

در این میان، عده‌ای از عالمان دینی قفقاز نیز وظیفه خود را در مهاجرت فی سبیل‌الله تشخیص داده، جلای وطن کردند و به شهرهای ایران و عراق رفتند و بدین‌سان حیات علمی و معنوی سرزمین و ملت خویش را استمرار بخشیدند. از این گروه می‌توان حضرات آیات شیخ صدرا بادکوبه‌ای (م ۱۳۹۲ق)، استاد بزرگ فلسفه و حکمت نجف اشرف (در نیمه دوم قرن چهاردهم هجری)، شیخ عبدالحسین بهبودی لنکرانی (م ۱۴۲۶ق)، شیخ اسحاق قفقازی (م ۱۳۹۱ق)، حاج شیخ مجتبی لنکرانی (م ۱۴۰۶ق)، شیخ غلامحسین محامی بادکوبه‌ای (م ۱۳۶۹ق)، ملا عبدالرزاق لنکرانی (م ۱۳۸۲ق)، سیدمحمد بادکوبه‌ای (م ۱۳۸۹ق) و بسیاری دیگر را نام برد.

آنچه در این نوشتار به اختصار ذکر شد تنها گوشه‌ای از جریان مقاومت عالمان دینی در قفقاز بود؛ مقاومتی که به درازای دوپست سال در جای جای این سرزمین اشغال شده و مظلوم در جریان بود.

نتیجه گیری

حوادث تلخ و رنج آور دو قرن گذشته تاریخ ایران، گویای آن است که بیگانگان طی برنامه‌ای بلند مدت، قصد تجزیه ایران و در نهایت، حذف اسلام را در این کشور عزیز داشتند. منطقه قفقاز در راستای این توطئه بر اساس قراردادهای تحمیلی و ننگین گلستان و ترکمانچای، در کنار بی‌تدبیری حاکمان وقت از ایران جدا شد. حوادث بعدی نشان داد که حاکمان روس علاوه بر جدایی مرزی قفقاز از ایران، قصد تغییر هویت فرهنگی، دینی و تاریخی مردم این سامان را داشتند. روسیه کمونیستی با حذف تمام مظاهر دین اسلام، از جمله تعطیلی مساجد و حوزه‌های علمیه، حذف زبان فارسی و رواج زبان روسی، گام بلندی در استحاله فرهنگ اسلامی، ایرانی مردمان قفقاز برداشت. با این همه، علمای بزرگی که در این عصر از قفقاز برخاستند به مبارزه با این جریان پرداختند. بسیاری از آنان با بذل مال، جان خود را نیز در راه این مبارزات فدا کردند، به طوری که هنوز با گذشت این دو قرن و پدید آمدن نسل‌های جدید در منطقه قفقاز، خاطره‌های فدا کاری آنان زبان به زبان نقل می‌شود.

هرچند خاطره جدایی قفقاز از ایران، یادآور تلخی جدایی یک طفل از مادر خود و یک نسل از هم نسلان دیگر است، ولی باید گفت هم چنان اقدامات ضد دینی حاکمان و مبارزات مردم دین‌مدار آن دیار ادامه دارد. امیدواریم هرچه زود تر با ظهور حضرت بقیةالله الاعظم عجلت فرجه، شاهد پیروزی این مبارزه‌ها باشیم.

پی‌نوشت‌ها

۱. دایرة المعارف تشیع، ج ۱۳، ص ۲۵۰، به نقل از: حکیم ابوالقاسم فردوسی، شاهنامه، (چ مسکو)، ج ۳، ص ۲۴۰.
۲. همان.
۳. ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین، ص ۵۵۵.
۴. منتقلة الطالبیه، ابواسماعیل طباطبا، ص ۸۸.
۵. علی اکبر مهدی‌پور، آستانه مبارکه بی بی هیبت، در: محمد ملکی، سفیران رستگاری (سی مقاله درباره امام زادگان)، ص ۲۷-۳۳.
۶. در مجموعه‌ای با عنوان «فرزانگان قفقاز» از این قلم در معرفی این بعد از فرهنگ دینی قفقاز تلاش شده است.
۷. نجاشی، رجال، ص ۳۰۸؛ شیخ طوسی، الفهرست، ص ۱۶۶ و ۲۵۳.
۸. خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، ج ۲ ص ۴۵۱.
۹. همان.
۱۰. درباره برخی از اصحاب ائمه علیهم‌السلام که اهل تغلیس بوده‌اند ر.ک: دایرة المعارف بزرگ اسلامی، ج ۱۶، ص ۱۴-۱۵.
۱۱. ر.ک: مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک، مقدمه.
۱۲. در مجموعه «فرزانگان قفقاز» توجه خاصی به دویست سال اخیر شده و شرح حال صدها تن از علما و روحانیان ذکر گردیده که به خواست خدا به زودی در اختیار علاقه مندان قرار خواهد گرفت.
- * اطلاعات مربوط به عالمان دینی در این مقاله، برگرفته از کتاب «فرزانگان قفقاز» به قلم نویسنده این مقاله است. برخی از اطلاعات نیز بصورت میدانی - در زمان حضور در منطقه قفقاز - جمع آوری شده است.
۱۳. جهت اطلاع بیشتر درباره استالین و فجایعی که انجام داد ر.ک: استالین مخوف، مارتین ایمیس، ترجمه حسن کامشاد.
۱۴. برای تمامی موارد مذکور مستندات متعددی در یک تحقیق میدانی به دست آمده که امیدوارم در آینده‌ای نزدیک منتشر گردد.
۱۵. فرزند ارشد ایشان حضرت حجت‌الاسلام و المسلمین حاج شیخ محمود واعظی لنکرانی و نوادگان روحانی ایشان، ساکن شهر مقدس قم می باشند. فرزند دیگر ایشان مرحوم حجة الاسلام و المسلمین حاج شیخ عبدالله واعظی لنکرانی پس از تحصیلات عالی، در اردبیل رحل اقامت افکند و به شئون روحانیت اشتغال ورزید و سال گذشته در آن جا به رحمت ایزدی پیوست.

منابع

- اصفهانی، ابوالفرج، *مقاتل الطالبیین*، تحقیق احمد صقر، بیروت، دارالمعرفة، بی تا.
- ایمیس، مارتین، *استالین مخوف*، ترجمه حسن کامشاد، نشر نی، ۱۳۸۲ش.
- طباطبا، ابواسماعیل، *منتقلة الطالبیة*، نجف، المكتبة الحیدریة، بی تا.
- دائرة المعارف بزرگ اسلامی*، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی، ۱۳۸۷ش.
- دائرة المعارف تشیع*، زیر نظر بهاءالدین خرمشاهی و دیگران، تهران، نشر شهید سعید محبی، ۱۳۸۸ش.
- طوسی، ابو جعفر محمدبن حسن، *الفهرست*، به کوشش محمد رامیار، مشهد، دانشگاه مشهد، ۱۳۵۱ش.
- خطیب بغدادی، احمد بن علی بن ثابت، *تاریخ بغداد (مدینة السلام)*، تحقیق بشار عواد معروف، بیروت، دارالغرب الاسلامی، ۱۴۲۲ق.
- مهدی پور، علی اکبر، «آستانه مبارکه بی بی هیبت» در: سفیران رستگاری (سی مقاله درباره امام زادگان)، محمد ملکی، بی جا، سازمان اوقاف و امور خیریه، ۱۳۸۶ش.
- مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، شیخ حسین لنکرانی به روایت اسناد ساواک، بی جا، وزارت اطلاعات، ۱۳۸۳ش.
- نجاشی اسدی کوفی، احمد بن علی، *رجال*، تحقیق سید موسی شبیری زنجانی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.